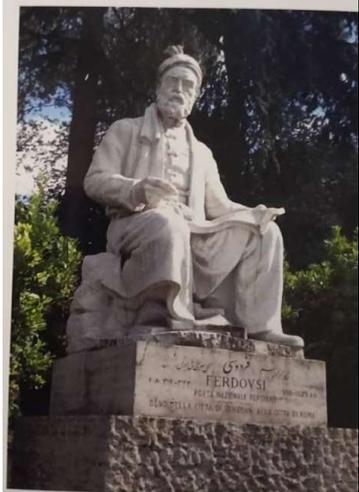


آئین مغانه

طاهر علیار

شاهنامه فردوسی و تاریخ فرهنگ باستانی ایران



زندگی کوهنشینی در دامنه‌های زاگروس همراه با شکارورزی و گردآوری خوراک بود. کوچ نشینان با طبیعت هماهنگ بودند. خدای خورشید یا میترا و خدایانوی آب یا آناهیتا را نیایش میکردند.

زرتشت که در هزاره پیش از میلاد دنیا آمد، جهان بینی خود را بشکل دوییتی های پهلوی آن زمان در گات ها سرود. او را میتوان نخستین شاعر فیلسوف ایرانی دانست.

در این زمان یکجانشینی روستایی رو به گسترش بود. کشاورزی کار اصلی مردمان شده بود. عناصر طبیعت همچون آب، خاک، باد و آتش مورد احترام قرار گرفت. با تشکیل دولتهای ماد و هخامنشی، شهرنشینی نیز توسعه یافت. طبقات اجتماعی بوجود آمد. پادشاهان قصرهای باشکوه برای خود ساختند. ارتشتاران و زمینداران بزرگ در کنار کاخ نشینان نشستند. روستانشینان کشاورز، پیشه‌وران شهری و سربازان چاره‌ای جز کوخ نشینی نداشتند. بر این زمینه اجتماعی بود که فلسفه زرتشت در دو مسیر جداگانه پیش رفت. یکی راه مغانه و دیگری راه موبدانه. یکی در کنار کوخ نشینان و دیگری در کنار کاخ نشینان.

موبدان زرتشتی بدستور شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی اوستای دیگری نوشتند. زندوپاژند پیدا شد و تغییرهای تازه‌ای با قوانین مذهبی وارد اوستا گردید. فلسفه زردشت تبدیل به مذهب درباری شد و دین رسمی دولت اعلام گردید. هرگونه دگراندیشی و آئین دیگری بغیر از مذهب دولتی مورد پی گرد و سرکوب قرار گرفت. دین و دولت درهم آمیختند. کاهن/ شاه یا خود هم شهریار و موبد بود یا شاه در کنار خویش موبدی داشت تا همه خونریزیها و ستمگریهای پادشاه توجیه مذهبی داشته باشد. در شاهنامه میخوانیم:

چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در یک انگشتری

منم گفت با فره ایزدی همم پادشاهی، همم موبدی

نخستین نمونه پیوستگی موبدی و شهریاری در سرگذشت جمشید آمده است. نمونه دیگر این آمیختگی را در وجود گشتاسپ می بینیم. گشتاسپ افسانه‌ای مروج شریعت زرتشتی است. به بهانه گسترش دین بهی با خودکامگی، جهان را به خاک و خون میکشد. پیشنهاد آشتی خاقان چین و ارجاسب تورانی را نمی پذیرد و آنها را به جنگ با ایران بر می انگیزاند. موبدان در اوستای خودشان گشتاسپ را اولین پادشاه دین پناه نام می برند و از او چهره مقدسی می سازند. در شاهنامه گشتاسپ به خودکامگی، نیرنگ بازی و پیمان شکنی شناخته میشود. همین گشتاسپ پسر خود اسفندیار را به جنگ رستم میفرستد تا کشته شود و ادعای تاج و تخت نکند.

داریوش هخامنشی و اردشیر ساسانی در کتیبه های که باقی مانده است فرمان پادشاهی را از دست اهورامزدا میگیرند. با این ادعا، لشکرکشیها، کشتار مردمان و به برده کشاندن دیگران را توجیه میکنند. قودرت دیکتاتوری بی چون و چرای خود را هدیه الهی و آسمانی میدانند. در شاهنامه میخوانیم:

چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در یک انگشتری

منم گفت با فره ایزدی همم پادشاهی، همم موبدی

چنان دین و دولت به یکدیگرند توگویی که در زیر یک چادرند

نه بی تخت شاهی بود دین به جای نه بی دین بود شهریاری به پای

در کتیبه‌ای از داریوش میخوانیم که : من گئومات را با عده‌ای از دوستانش کشتم .اموال و زمینهای اعیان را به آنان برگرداندم و شورشگران را به سختی تنبیه کردم. داریوش در کتیبه دیگری مینویسد:

آنچه را که من انجام دادم به خواست اهورامزدا بود. اهورامزدا مرا یاری کرد . او را نیایش میکنم و او مرا پاداش خواهد داد. داریوش با تکیه به توانگران و کاهنان کشور را اداره میکرد.

آیین مغانه زرتشت را میتوان تکامل یافته آئین مهر دانست که هردو از مذاهب دوره اشکانیان بود . مغان زندگی ساده و فقیرانه‌ای داشتند . یا نگهبان آتشکده‌های کوچک بودند و یا بصورت جهانگرد میزیستند. گاتها را سروده‌های اصلی زرتشت میدانستند و اوستای موبدان درباری را مورد انتقاد قرار میدادند . در نیایشهای مغان میخوانیم که :

به کز راهه ، شهزاده، روحانیان تباهی جان و روان آورند

واین نیز میپرسم ای کردگار که دیوان که آزار میآورند

چگونه به فرمانروایی شدند که از کام روحانیان ، این جهان

به خشم و به خون اندر آورده شد و شهزادگانی که آورده‌اند

همه مردمان را به آه و فغان

چرا می نکوشند در راستی؟ آبادی آرند در این جهان

از بی خردی و از ندانی روحانی و شاه ننگ آلود

اینگونه ستم روابدارند دراین راه روحانیان پلید

گزیدند شاهی ناراستان و از راستی خود گریزان شدند

پیشوایان دروغ ، نه به مردم یارند

نه پرستار مادر گیتی هستند همه از رنج جهان شاد شوند

می فریبند به گفتار و کردار دروغ مادر گیتی را

در آئین مغان ، جنگ افزار به دور افتاده‌است

بری از بردگی است، دین آزادگی است

شاه/ موندان سخن های دین را به وارونه پیش وزین ره جهان را تباهی کنند

همی بازدارند مردم ز راه وز اندیشه نیک دوری کنند

از اینان ز دل ناله ها کرده‌ام پناه من ای پاک یزدان توئی

با سختگیری موبدان و ستمگریهای شاهان ، راستی نهان گشته و خرافات و اوهام رهواج پیدا کرده بود. به گفته فردوسی:

نهان گشت آئین فرزنانگان پراکنده شد کام دیوانگان

هنر خوارشد جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند

اما برعکس مذهب درباری موبدان، آئین مغان، زراعت و دامداری را اساس آسایش و خوشی زندگانی میدانند. در روستاهای آباد ایران باستان تاکستانهای بزرگی بود که از انگور آن باغها شراب درست میکردند. در این آیین شراب نوشی ممنوع نبود. حافظ شیرازی در شعری به این نکته اشاره میکند:

به باغ تازه کن، آیین دین زردشتی کنون که لاله برافروخت آتش نمرود

آلوده نکردن آبه‌ها، جاری کردن قناتها و کشتزاری پاداش بهشتی داشت. اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک سفارش اخلاقی آیین مغانه بود. آتش بعنوان نمادی از گرما و روشنایی خورشید مورد نیایش بود. حافظ:

از آن به دیر مغانم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه دردل ماست

زردشت میگفت: پیروان دروغ سرانجام از پیروان راستی شکست می‌خورند، اگرچه پیروان راستی ضعیف و فقیرند و پیروان دروغ مقتدر و ثروتمند. در این آیین باستانی جشن‌های زیادی در هماهنگی با بهار، برداشت محصول و خوشه چینی وجود داشت. این جشنها همیشه با موسیقی و رقص و پایکوبی همراه بود. گریه و زاری برای مرده گناه شمرده میشد. در مبارزه روشنایی با تاریکی یا اهورامزدا با اهریمن، هر انسان آزادی اراده دارد که در کنار روشنایی قرار گیرد و زندگی خود را به سرودی دل‌انگیز بدل کند یا همدست تاریکی شود و به اهریمن بپیوندد. هرکس میتواند که همانند مزدا، اهورا شود همچنانکه بودا پس از زردشت گفت: هرکس میتواند خود بودا شود.

کشتن حیوانات و بخصوص سگ، مجازات سختی داشت. آتشکده‌های مغان هم درمانگاه بود و هم دانشگاه. کتابخانه‌ای نیز در آن بود. گفته شده‌است هراکلیت فیلسوف یونانی که اصل جهان را آتش میدانند از آیین مغانه زردشت آموخته بوده‌است. نفوذ فلسفه زردشت را می‌توان در آثار کانت، هگل و نیچه آلمانی دید و چنین می‌گوید زردشت که:

خوشی برای کسی است که برای خوشی دیگران می‌کوشد یا آنچه بر خود روا نمی‌دارید بر دیگران نیز روا مدارید یا آنچه را که میشنوید به عقل و منش روشن بسنجید و آنگاه بپذیرید یا نیک و سود خویش را در زیان دیگر کسان مخواه.

بر زمینه فرهنگی آئین مهر و آئین مغانه در ایران باستان است که جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و فکری گئومات مغ در دوره هخامنشی و مانی و مزدک در دوره ساسانی به وجود می‌آید. این جنبش‌ها رهبری شورش‌های مردمی را بر عهده گرفتند. شورش‌هایی که در سراسر امپراتوری هخامنشی و ساسانی بر پا خاسته بود. مردم از دست ظلم‌های شاهنشاهان و تعصبات موبدان به تنگ آمده بودند و بدنال راه حلی برای نجات خود و رسیدن به آزادی بودند. از حافظ می‌شنویم:

همت پیر مغان و نفس زندان بود که زیند غم ایام نجاتم دادند

آنروز در دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان درگه پیر مغان شدم

من از پیر مغان دیدم کرامت‌های مردانه که آیین ریایی را به جامی بر نمی‌گیرد

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد

گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود

خواهم شدن به کوی مغان آستین نشان زین فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت

در خرابات مغان گر گذر افتد بازم حاصل خرقة و سجاده روان دربازم

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

در خانقه بگنجد اسرار عشق بازی جام می مغانه هم با مغان توان زد

آیین مانی

مانی نقاش با پشتوانه فرهنگی که از دوران اشکانی گرفته بود پیام آور صلح و روشنائی شد. او با مطالعات وسیعی که از آیین ها و مذاهب آن زمان داشت به این نتیجه رسیده بود که با هماهنگی بهترین آنها می توان فلسفه‌ای را عرضه داشت که ضامن صلح جهانی باشد. او می خواست به جنگهای خانمانسوزی که دیکتاتورهای زمانه دامن زده بودند پایان بخشد. او عقیده داشت مطالب فلسفی یا مذهبی نباید مخصوص متولیان ادیان یا برگزیدگان جامعه باشد. همه مردم می بایست توانایی دسترسی و فهم آنها را داشته باشند. او جهان بینی خود را با زبانی ساده در کتابی به نام ارژنگ نوشت. این کتاب را خود او با نقاشیهای بسیار زیبایی نگارگری کرده بود. شاعرانی که می خواستند زیبایی بهار و پاییز طبیعت را توصیف کنند به کتاب ارژنگ و نقاشیهای مانی تشبیه میکردند. نخستین زن شاعر پارسی گو، رابعه بلخی در شعری که تصویری از طبیعت دارد می گوید:

زبس گل که در باغ ماوا گرفت چمن رنگ ارژنگ مانا گرفت

یا حافظ اینطور از مانی یاد میکند

وگر باور نمیداری رو از صورتگر چین پرس

که مانی نسخه می خواند ز نوک کلک مشکینم

گدو ویدن گرن، پژوهشگر دانشگاه اوپسالا در سوئد در کتابش مانی و مانویت می نویسد :

مانی به دو نیروی روشنائی و تاریکی عقیده داشت. اندیشه‌های او از دریای مدیترانه تا چین گسترش یافت. او با همه اندیشه‌های دنیای متمدن آن زمان آشنایی داشت. هلنیسم، بودیسم، تائوایسم، زرتشتی، یهودیت، گنوستیسیزم. مانی به همه این ادیان احترام می گذاشت و می گفت باید به جنگها و خونریزیهها به نام دین پایان داد. مردمان دنیا باید یک مذهب جهانی داشته باشند که صلح را برای همه به ارمغان بیاورد.

کرتریر موبد موبدان زردشتی به کمک بهرام ساسانی مانی را دستگیر کرد، به زندان انداخت و با شکنجه کشت، همانطور که خلیفه عباسی، منصور حلاج را.

در نقاشی مینیاتور، شاید یگانه روزگار خود بود. برگهایی از کتاب ارژنگ یا ارتنگ که در تورفان چین به دست آمده است، رنگ آمیزی های نگاره‌های این فیلسوف همچنان زنده است.

ویدن گرن، بر این باور است که مانی توانسته بود یک تغییر جهانی پدیده‌ها را که کاملترین در آن زمان بود مطرح سازد. این فیلسوف آنرا فلسفه تکاملی نامیده است. ایده گنوستی مانی را میتوان دوئالیسم ایرانی دانست. به پیروان خود می گفت نباید ثروت ببندوزند. برای نیایش به طرف آفتاب بایستند. برای مردگان گریه نکنند. شادی علامت روشنائی و غم علامت ظلمت و تاریکی است.

از اساتیر باستان بهره گرفته بود. نوعی عرفان ویژه خود را عرضه می داشت. پیوسته مسافرت می کرد، با چوب آبنوسی دردست. سادگی فلسفه مانی و پداگوژی علمی برای رساندن پیام آن باعث شد که این جهان بینی در زمان خود او از آفریقا تا چین گسترده شود.

پدر مانی فاتک، اهل همدان بود. به بابل سفر کرد و سرانجام در تیسفون جای گرفت. آنچه از بدن مانی پس از کشته شدن به جا مانده بود نیز در تیسفون به خاک سپرده شد. مورخان نوشته‌اند سرش را از تن جدا کردند، بدن او را پوست کردند، پوستش را از کاه پر کردند، کالبد او دوباره کردند و آنها را بر دروازه‌های شهر گندی شاپور به صلیب کشیدند.

بهشت یا شهر روشنائی که مانویان تصویر میکنند بدینگونه است:

در اینجا همه آرامش است و هماهنگی و زیبایی. نسیم ملایمی در اینجا می وزد و رایحه دلنشین عطرها در دشت ها می تراود. درختان و کوهستانهایی هست. دریاها و رودهایی هست. شهدی گوارا جاری است. آیا می توان این مکان را با (شهرآفتاب) نویسنده‌گان دوره رنسانس ایتالیا یا (ماکاندوی) گارسیا مارکز نویسنده آمریکای لاتین مقایسه کرد؟

در نظام دوگانه باوری ابتدایی مانویت، شهریار تاریکی به اقتضای هوس دیوانه و غریزه اقتدار طلبی، مردمان را به تهاجم علیه قلمرو روشنایی وامیدارد. مردمان باید با این شهریار خودکامه به مبارزه برخیزند تا روشنایی را نجات دهند و بهشت گمشده را بازیابند. دریک متن مانوی میخوانیم:

بدن جسمانی با تمام کوچکیش تصویری دقیق و کامل از جهان آسمانها و زمینهاست. این نکته را در شعر مولانا نیز می خوانیم.

پس به صورت عالم صغرا تویی پس به معنی عالم کبری تویی

مانی پرهیز از بت پرستی، پرهیز از بخل، پرهیز از آدمکشی و پرهیز از دورنگی و تزویر را برای پیروانش واجب دانسته بود. مالکیت خصوصی و شرکت در هر ارتشی ممنوع بود. نیایش روزها به سوی خورشید و شب ها بسوی ماه انجام می گرفت. بعدها خواهیم دید که نظریه‌های اجتماعی مزدک از فلسفه مانی الهام گرفته است. کیش مانوی در چین با سنت های بودایی و تائوپی هماهنگ شده بود. یک نویسنده چینی به نام هوانگ/ مه در قرن ۱۲ میلادی در نامه‌ای به امپراتور چین می نویسد: پیروان مانی (مینگ کیانو هونی) یعنی از انجمن کیش روشنی هستند بودائی که ستایش می کنند، جامه سفید بر تن دارد. این بودای سفیدپوش را پنجمین بودا می شناسند و او را مانی می نامند. جز یک وعده غذا هنگام ظهر نخورند.

مانویان در ترکستان چین در شورشهای بودائیان به نام نیلوفر سپید و ابر سفید شرکت داشتند. در دوران اسلامی پیروان مانی بعنوان آزاداندیشان ایران گرا زندق نامیده شدند و مورد سرکوب قرار گرفتند. این دوگانه باوری کیش مانی در سراسر سرزمینها مورد حمله مذاهب رسمی و دولتی قرار گرفت. کتابها و آثار بجا مانده را سوزاندند.

در سده‌های میانه در اروپا جنبش های نو مانوی خود را نشان دادند. یکی از این شورشها (بوگومیلی) نام داشت. این مبارزه روستائیان فقیر علیه زمینداران بزرگ و مقامات سیاسی بود. اینان کلیسا و دولت را یکجا مردود می دانستند. یکی از روحانیون بزرگ کلیسا در متهم ساختن بوگومیلی ها که خواستار عدالت اجتماعی بودند می گفت:

اینان به توانگران اهانت می کنند. به امپراتوران کینه می ورزند و به اربابان ناسزا می گویند.

روش پداگوژیک مانی برای رساندن پیامش به مردمان فرهنگهای گوناگون نشان می دهد که با استادی و هوشیاری از نکات برجسته و مثبت همه فرهنگها سود می جست او می گفت: نکات فلسفی را باید به زبانی ساده، همراه با نقاشیهای زیبا آنچنان بیان کرد که مردمان ساده نیز به آسانی بفهمند. او با روحانیت ادیان دیگر که خود را در اختیار ثروتمندان قرار داده بودند و به دیگران می گفتند (ما واسطه بین شما و خدا هستیم) مخالف بود. با شاهنشاهان و درباریانی که به کمک روحانیان بزرگ به جنگ و خونریزی می پرداختند و مردم را به بردگی می کشاندند سر سازگاری نداشت. این پیامبر روشنایی می گفت:

انسان دنیای کوچکی از کهکشانهاست و عنصر اصلی وجود او آتش است. چینی ها مانی را بودای روشنایی و لائوتسه دوم گفته‌اند. او با کشتن حیوانات مخالف بود و گیاهخواری را سفارش میکرد. مانی می گفت: پیروان من باید یکرور در هفته را روزه بگیرند و ساده بپوشند. موسیقی از هنرهای مورد ستایش مانویان بود. مانی خود مخترع بریط شناخته شده است. دستگاه تفتیش عقاید قرون وسطی مردمان زیادی را به اتهام مانوی بودن در آتش افکندند. در جنگهای صلیبی گروه گروه آدمهارا در کوه‌های آتش در شعله‌ها سوزاندند. می گفتند که اینان طغیانگران در برابر کلیسا و دولت هستند.

گفته می شود آئین مانی کیشی روشنفکرانه بود که تلاش می کرد راه حلی برای پایان دادن به ستیزه ها و جنگهای خانمانسوز هفتاد و دو ملت بیابد. اربابان کلیسا ، زمینداران بزرگ و دیکتاتورهای جنگ طلب این پیام را به زیان خود دیدند و با همه زور و تزویر با این فیلسوف و هنرمند ایران باستان به ستیز برخاستند. حافظ که درباره تاریخ ایران باستان گفته بود:

ما قصه سکندرو دارا نخوانده ایم از ما بجز حکایت مهر و وفا مه پرس

این چنین از شاهان گذشته یاد می کند:

ای دل تو جام جم بطلب ، ملک جم مخواه کاین بود قول مطرب دستانسرای جم

تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو

بگذر ز کبر و ناز که دیدست روزگار چین قبای قیصر و طرف کلاه کی

خوش وقت بوریا و گدایی و خواب امن کاین عیش نیست در خور اورنگ خسروی

سلطان و فکر شکار و سودای گنج و تاج درویش و امن خاطر و کنج قلندری

بده جامی مرا و ز جم مکن یاد که می داند که جم کی بود و کی کی؟

شکوه سلطنت و حکم کی ثباتی داشت ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی

بر در میکده رندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

سرود مجلس جمشید گفته اند این بود که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

برگرفته از کتاب :

شاهنامه فردوسی و تاریخ فرهنگ باستانی ایران

نویسنده: ارژنگ مانوی فرهیخته